

## بازشناسی تأثیر گروه‌های ذی‌نفوذ داخلی در ناکارآمدی نظام دیوان‌سالاری ایران در دوران قاجار

حمید تنکابنی\*

### چکیده

اثرگذاری گروه‌های ذی‌نفوذ داخلی در ساختار و نظام دیوان‌سالاری دوران قاجار، به‌ویژه در اوضاع فقدان تاریخی قانون در کشور، نه براساس مصالح عمومی و منافع ملی، بلکه معمولاً بر وفق منافع گروهی و برپایه سلیقه و هواوهوس‌های شخصی صورت می‌پذیرفت. در این دوره نیز، همانند ادوار پیشین، پادشاه مناصب دیوانی را براساس تشخیص شخصی میان افراد و گروه‌های ذی‌نفوذ در ساختار قدرت، نظیر شاه‌زادگان، رؤسای ایلات، روحانیان، و مقامات ارشد دیوانی، تقسیم می‌کرد.

این گروه‌ها با کسب درآمدهای نامشروع از مناصب و موروثی کردن آن‌ها و سوءاستفاده‌های مستمر از جایگاه و قدرتشان، آن‌هم با شیوه‌های گوناگون از جمله ارتشا، ایجاد «شبه‌کاست‌های» متصلب، و گسترش شبکه‌های گسترده فساد در تشکیلات اداری کشور، و هم‌چنین نهادینه کردن پدیده «تبارگماری»، از مهم‌ترین عوامل بازدارنده «تحرک شغلی»، «تحرک اجتماعی»، و به‌طور کلی تحول، از مواضع ناکارآمدی نظام دیوان‌سالاری ایران محسوب می‌شوند. آمیزه‌ای از روحیات و ویژگی‌های مخرب و ضد تحول و توسعه، نظیر «خویشاوندسالاری» (به‌جای «شایسته‌سالاری»)، «ارادت‌ورزی» (به‌جای «قاعدهورزی»)، فروش و به‌مزایده‌گذاردن مناصب، فساد گسترده و سازمان‌یافته مالی و اداری، تملق‌گویی و «اطاعت محض»، و رقابت‌های ناسالم (به‌صورت درگیری‌های توأم با خشونت و حذف افراد)، و ... در تاروپود نظام اداری کشور مستقر و نهادینه شد.

**کلیدواژه‌ها:** گروه‌های ذی‌نفوذ، دیوان‌سالاری، ناکارآمدی اداری، ساخت قدرت، دوران قاجار.

---

\* دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، tonkaboni@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۶/۱۷

## ۱. مقدمه

جامعه ایرانی از روزگاران دور حول سه محور اصلی یعنی امور دینی، امور حکومتی، و امور تولیدی سازمان یافته بود. بدین گونه اهل علم به امر دین و آیین، اهل شمشیر و اهل قلم به امر حکومت، و اهل کسب و کار و کشت و زرع به امر تولید و مبادله کالا می پرداختند. در دوران قاجار نیز، هم چون ادوار پیشین، مراتب اجتماعی از روحانیت، عمال دیوان، و بازاریان تشکیل می شد. بالطبع، دستگاه سلطنت و شاهزادگان تراز اول، که به اعتباری از نوع عمال دیوانی بودند، در رأس رده‌های اجتماعی جای داشتند. شاه در صدر نخبگان حاکم قرار داشت و حکمرانی او اساساً خودکامه و استبدادی بود. چون یکی از پدران شاه کشور را فتح کرده بود، وی به خود حق می داد که کشور را قلمرو یا ملک شخصی خود بداند و خود را حامی و مدافع دین (اسلام‌پناه) و سایه خدا (ظل الله) بشمارد.

متابعان او را مرکز عالم و ملجأ دین می دانستند. بنابراین، شاه تنها منبع قدرتی بود که به میل خود مقامات حکومت را عزل و نصب می کرد و تنها قوه مجریه بلامنازع بود و از این رو، مقامات حکومت مسئولیت واقعی نداشتند.<sup>۱</sup> جامعه ایران در دوران قاجار مجموعه‌ای از ساختارهای متحدی بود که هر یک پایه و رأس بانفوذ خاص خود را داشت. این گروه‌های گوناگون متحد از لحاظ ساختار به یکدیگر شباهت داشتند، اما هر یک منافع خاص خود را پی می گرفتند و از گروه‌هایی نظیر قبیله، عشیره، دهکده، یا گروهی از علما یا صنف و غیره تشکیل شده بودند. حکومت مرکزی اگر قدرت نصب حکام و رؤسا یا نظارت کامل بر آنها را نداشت، از طریق تحریک حکام و رؤسا علیه یکدیگر موقتاً تعادل ظریفی را بین آنها برقرار می کرد (فلور ۱۳۶۵: ۲۰). قاجارها پس از سیطره بر ایران نظم جدیدی پدید نیاوردند یا ساخت فعلی را تجدید سازمان ندادند، بلکه اراده خود را بر وضع فعلی تحمیل کردند و افراد خود را به جای اعضای حکومت سابق بر مقامات و مناصب حکومتی نصب کردند. در سطح محلی، نظام سابق را به حال خود گذاشتند و صاحب‌منصبان را تعویض نکردند. بنابراین، هیچ‌گاه در امنیت نبودند، زیرا بسیاری از اعیان سابق نظیر بیگلریگی (شهردارها - حکام) تبریز و شیراز و سران عشایر، که در مواضع و مقامات خود ابقا شدند، فقط به حامیان قاجار مبدل شدند. نظام سیاسی را حامیان حکومت اداره می کردند. این یک نظام وسیع مبتنی بر پیمان و وفاداری‌های اشخاص به یکدیگر و براساس قدرت چانه‌زنی و سوداگری‌های آنها در حوزه سیاسی بود.

وضع دوران قاجار معمولاً چنین بود که هر جا حکومت ستم‌گری می‌کرد یک واسط قدرت‌مند یا یک گروه از جانب شخص یا گروه ستم‌زده مداخله و وساطت می‌کرد و برای وضع بهتر معامله می‌کردند. بنابراین، در چنین نظامی هر کس یک معامله‌گر بود، هر چند بعضی‌ها از لحاظ سوداگری موقعیت بهتری داشتند. جای تعجب نیست که کنت گوبینو ایرانیان را از مادر سوداگر متولد شده می‌دانست (گوبینو ۱۳۶۹: ۲۵۴). سوداگران اصلی این جامعه که می‌توانستند به سبب داشتن یک نظام فاسد به بهترین وجه توصیف شوند؛ پیش از همه وابستگان به خاندان قاجار و پس از آن‌ها رؤسای عشایر، مقامات بلند پایه مذهبی، و خانواده‌هایی که قدرت آن‌ها اساساً به املاک آن‌ها متکی بود قرار داشتند. در این دوران و به‌طور کلی در نظام‌های دیوان‌سالاری، مناصب حکومتی به بالاترین برنده مزایده به فروش می‌رسید و امتیاز گردآوری مالیات به مقاطعه و قلمروهای شاهانه فروخته می‌شد، اما این فقط افراد غنی و قدرت‌مند نبودند که در فسادها دست داشتند؛ سپاه کاملی از مشتریان، خویشاوندان، و سایر طرف‌داران آن‌ها نیز از موقعیت حامیانشان بهره‌مند می‌شدند. آنان غالباً به منزله مأموران اجرایی حامیان خود و یا مستأجران جزء منصب و مقاطعه‌کاران مالیاتی بودند.

تهران، به مثابه نماد برجسته دیوان‌سالاری ایران عهد قاجار، بازار وسیعی بود که در آن شغل‌ها و هواخواهی‌ها به صورت مزایده و تقریباً در ملأعام به فروش می‌رسید (Keddie 1969: 34). طبقات پایین بی‌اغراق به صورت گوسفندانی بودند که برای پشمشان نگهداری می‌شدند، زیرا نصیب و قسمت و وظیفه اصلی طبقات پایین این بود که تاوان و لخرجی و اسراف گروه نخبگان ملی و محلی را بدهند. چون مدت دوره تصدی مقام و موقعیت شخص به‌طور کلی به قدرت سوداگری او بستگی داشت، اهل دیوان هرگز اطمینان نداشتند که چه مدت در مقام خود باقی می‌مانند. اگر یک حامی مغضوب واقع می‌شد، هواخواهان او نیز به‌دردسر می‌افتادند. این ناامنی غالباً به رفتار ظالمانه اهل دیوان از صدر تا ذیل منجر می‌شد. مستأجران و مقاطعه‌کاران مالیات و مقامات رسمی جدیدالانتصاب قبل از این‌که کار خود را شروع کنند درخواست دریافت مبالغ زیاد به‌طور مساعده می‌کردند. اینان از مردم به‌گونه‌ای مالیات می‌گرفتند که گویی با تمام‌شدن دوره اجاره فرمان‌داران حکومت پایان می‌پذیرد؛ البته روش‌هایی هم برای مبارزه با این نوع اخاذی وجود داشت نظیر مقاومت کردن و بست‌نشستن. افراد طبقات پایین، که هم‌چون گروه‌های ذی‌نفوذ قدرت سوداگری و دست‌رسی به حکومت را نداشتند، فقط می‌توانستند به برخی بازرگانان و بعضی علما، یعنی واسطه‌های بانفوذی

که در دسترس همه مردم بودند و با اهل دیوان در سطوح بالا و پایین سروکار داشتند، متوسل شوند.<sup>۲</sup>

## ۲. ساخت قدرت و گروه‌های ذی‌نفوذ داخلی

در ایران دوران قاجار ساختار نظام اداری و سیاسی هم‌چنان در وضعیت نابه‌سامانی قرار داشت. از عوامل دولت‌های بیگانه گرفته تا فقدان «قانون» از یک‌سو، و اعمال‌نظر گروه‌های ذی‌نفوذ و تمرکز منابع قدرت در دست پادشاه و خویشان وی از سوی دیگر، موانع جدی در راه اصلاح امور و تغییر در ساخت قدرت سیاسی کشور و به‌تبع آن، تحول و کارآمدی در نظام دیوان‌سالاری محسوب می‌شدند. فقدان قانون و سیاست، به‌مفهوم اروپایی آن، در ایران عصر قاجار، اثرگذاری گروه‌های ذی‌نفوذ و به‌ویژه شخص شاه و شاهزادگان را در تصمیم‌گیری‌های پراهمیت و خرد و کلان کشور دوچندان کرده بود. این تأثیرپذیری معمولاً نه براساس مصلحت جامعه، بلکه برپایه هواوهوس، منافع، و سلیقه‌های شخصی و گروهی صورت می‌گرفت. در جایی که حقوق وجود نداشته باشد قانونی هم در کار نیست. در جایی که قانون چیزی بیش از تصمیم‌ها و هوس‌ها و یا خواسته‌های خودکامانه قانون‌گذار نیست، باوجود مجموعه‌ای از قواعد و مقررات عمومی در هر زمان، برای مفهوم حقیقی قانون مجالی نیست. فقط حقوق مستقل، و نه امتیازات وابسته، می‌تواند شالوده قدرت سیاسی، اداری، اقتصادی، و اجتماعی راستین افراد گروه‌ها و طبقات اجتماعی را فراهم آورد. از این رو، نبود حقوق به‌معنای نبود قانون و نبود قانون لزوماً به‌معنای نبود «سیاست» گرفته می‌شد. در مجموع، می‌توان ادعا کرد که نفس قانون و سیاست، چه عادلانه و چه ناعادلانه، و چه سستی و چه عقیدتی، در ایران دوران قاجار تا زمان انقلاب مشروطیت هرگز پدید نیامد؛ البته همواره طبقات اجتماعی، به‌مفهوم تفاوت در میزان دارایی، مقام، شغل، و منصب، وجود داشت و از این رو، زمین‌داران، بازرگانان، صنعت‌گران، دهقانان، و نظایر آن‌ها همیشه دیده می‌شدند، ولی از آن‌جاکه در ایران، برخلاف جوامع اروپایی، حکومت می‌توانست به‌دل‌خواه و یا تحت‌تأثیر گروه‌های ذی‌نفوذ امتیازی را از یک شخص، خانواده، طایفه، و یا گروه بگیرد و به دیگران بدهد، ترکیب طبقات اجتماعی به‌علت فقدان حقوق و قانون در کشور پیوسته دست‌خوش دگرگونی بود. در نتیجه، اریستوکراسی پابرجایی نمی‌توانست در کار باشد و درجه‌ای غیرعادی از «تحرک اجتماعی» از بالا به پایین و از پایین به بالا در جامعه دیده می‌شد<sup>۳</sup> (همایون کاتوزیان ۱۳۸۰: ۲۲۵-۲۲۶).

بنابراین، امکان ورود افراد، با حمایت گروه‌های ذی‌نفوذ، در نهاد دیوان‌سالاری کشور و تحرک شغلی فقط برای تعداد معدودی از آنان فراهم بود، اما همواره همین مناصب و حضور در گروه‌های ذی‌نفوذ نیز امتیازی بود که در هر زمانی می‌توانست ملغی شود. به‌دیگر سخن، ناپایداری جامعه و ترکیب طبقاتی آن امکان شکل‌گیری گروه‌های سیاسی و اجتماعی ثابت را، آن هم با اثرگذاری منظم در نظام دیوان‌سالاری، نمی‌داد. در مجموع، نظام سیاسی - اداری ایران، به‌ویژه در دوران قاجار، در عین متراکم‌بودن قدرت خودکامه، مبتنی بر نوعی تکثر و پراکندگی در نظام تشکیلاتی دولت بود.<sup>۴</sup> دربار نمی‌توانست بر همه گروه‌های ذی‌نفوذ قدرت، به‌صورت یک‌جانبه و عمودی و منظم، اعمال قدرت کند، به‌ویژه آن‌جا که به تشکیلات گسترده، ولی پراکنده و بی‌نظم و ثبات اداری دولت مربوط می‌شد. بنابراین، ساختار سیاسی و اداری کشور همواره دست‌خوش منازعات، اعمال نفوذها، و باندبازی‌های گروه‌های ذی‌نفوذ می‌شد؛ البته این گفته بدان معنا نیست که شیوه اعمال قدرت در نظام قدیم، به‌ویژه در دوران قاجار، خودکامه یا استبدادی و یا فردی نبود، اما ضروری است میان «شیوه» و «ساختار قدرت» در حکومت و حکمرانی تفاوت قائل شد. نظام‌های استبدادی همه‌جا به‌شیوه خودکامگی اعمال قدرت می‌کردند<sup>۵</sup> (بشیریه ۱۳۸۰: ۴۱-۴۳). بدیهی است که هم ساختار قدرت و گروه‌های ذی‌نفوذ آن و هم اعمال شیوه خودکامگی در ویژگی‌های منفی و ماندگار نظام دیوان‌سالاری دوران قاجار تأثیرات فراوان داشته است. هم‌چنین، عوامل و سیاست‌های دولت‌های بیگانه در ایران، به‌ویژه دو دولت روس و انگلیس، مشکلات و موانع فراوانی در مسیر تغییر و تحول در تشکیلات اداری پدید آورد، که می‌تواند موضوع مطالعه و پژوهش دیگری باشد. به‌هرروی، در دوران حکومت قاجار، گرچه نظام دیوان‌سالاری کم‌وبیش دست‌نخورده باقی ماند، اما به دلایل خارجی و داخلی، باوجود تراکم قدرت در دست پادشاهان، پراکندگی و نبود انسجام در ساخت قدرت سیاسی بیش از ادوار دیگر مشهود بود. پادشاهان قاجار مجبور بودند برای حفظ موقعیت خود و خاندان سلطنتی موازنه قدرت را میان گروه‌های ذی‌نفوذ برقرار کنند. بدیهی است میزان حضور، نفوذ، و اثرگذاری این گروه‌ها در ساخت قدرت و نظام سیاسی و اداری کشور با وزن سیاسی و اجتماعی آنان متناسب بود (Keddie 1971: 3-20).

### ۳. جایگاه گروه‌های ذی‌نفوذ داخلی

هدف اصلی در مطالعه حاضر واریسی وضعیت قشرهای مسلط و گروه‌های ذی‌نفوذ در ساخت قدرت سیاسی و تأثیرات آن‌ها در نظام دیوان‌سالاری ایران در عصر قاجار است.<sup>۶</sup>

گروه‌های صاحب‌امتیاز و اثرگذار در فرایند قدرت‌ورزی در دوران قاجار شامل شاه‌زادگان، رؤسای ایلات و حکام ایالات، مالکان بزرگ، فرمان‌دهان نظامی، رده‌های بالای دیوان‌سالاری، روحانیان، و در مراتب بعدی بازرگانان و تجار بزرگ بودند. این گروه‌ها اغلب از طریق منافع مشترک، شراکت در کار، و ازدواج با یکدیگر پیوند داشتند. آن‌ها هم‌چنین، به گروه‌های رقیب و جناح‌های سیاسی در جماعت‌های محلی خود تقسیم می‌شدند و جای شگفتی نیست که تعارض‌های درون‌اشراف شهری اغلب قشرهای متوسط و عوام را نیز، در قاعده‌هرم سلسله‌مراتب اجتماعی، درگیر می‌کرد. به تعبیر یکی از پژوهش‌گران، در چنین جوامعی دور از انتظار نیست که خصومت‌های اجتماعی فراوانی وجود داشته باشد: رقابت و خصومت میان گروه‌های تحت حکومت و حاکمان، میان گروه‌های فرعی طبقه حاکم، و تا اندازه‌ای میان گروه‌های مختلف عوام. به هر حال، با وجود این وضعیت دستگاه اداره کشور در انحصار، نظارت، و کنترل اقلیتی خاص بود (Wittfogel 1957: 321). همین رقابت‌ها و کشمکش‌ها در ساختار قدرت بلافاصله به درون دیوان‌سالاری ایران رسوخ کرد و ضمن نهادینه‌کردن نوعی سکتاریسم (فرقه‌گرایی) بی‌ثباتی را نیز به‌هم‌راه آورد.

در دوران قاجار، افراد جزء گروه‌های ذی‌نفوذ و صاحب‌امتیاز معمولاً مالیاتی نمی‌پرداختند؛ سهل است که اغلب تیول، موجب، مقرری، و کمک‌های مالی دولتی هم دریافت می‌کردند. تا اوایل قرن چهاردهم این اقلام بخش اعظم مخارج دولت را تشکیل می‌داد (اشرف و عزیزی ۱۳۸۷: ۴۳-۴۵). گروه‌های ذی‌نفوذ که از راه‌های گوناگون (منافع مشترک، شراکت در کار، پیوند خانوادگی) در پیوند با یکدیگر بودند به تشکیل نهادها و باندهای خاص صاحب‌امتیاز در قدرت سیاسی و اداری دست می‌زدند. آنان ارزش‌ها و عادات گروه‌های خود را، که معمولاً مملو از گرایش‌های استبدادی شاه‌زادگان و اطاعت و آمریت پدرسالارانه ایلاتی بود، به‌هم‌راه منازعات و درگیری خود در تاروپود نظام دیوان‌سالاری کشور رواج می‌دادند. اکنون، ضمن توضیح مختصری درباره‌ی وضعیت اعیان و اشراف، به تفکیک، وضعیت هریک از این گروه‌های ذی‌نفوذ در دوران قاجار و ارسی می‌شود.

#### ۴. گروه‌های ذی‌نفوذ داخلی و تأثیرات آن‌ها در ناکارآمدی نظام دیوان‌سالاری کشور

نیرومندترین واحد سیاسی در دوران قاجار دربار و خاندان قاجار بود که بر دولت استیلای کامل داشت و از آن ارتزاق می‌کرد. مخارج دولت از راه فروش مقامات دیوانی، جمع‌آوری

مالیات، و درآمد املاک تأمین می‌شد. در مجموع، هیئت حاکمه ایران در این دوران حدود دو درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌داد و به رهبری پادشاه اهرم‌های قدرت مطلقه را در دست داشت. تجار، روحانیان، و مالکان عمده نیز، ضمن آن‌که به‌نوعی در برخی زمان‌ها در ساخت قدرت نظام سیاسی و اداری اثرگذار بودند، خارج از دستگاه دولت و تحت سلطه گروه‌های ذی‌نفوذ مستقر در تشکیلات دولت قرار داشتند (برزین ۱۳۷۳: ۱۵). در رأس هیئت حاکمه شاه قرار داشت و خانواده سلطنتی به‌همراه طبقه ممتاز جامعه، نظیر اعیان و اشراف، سران ایلات و قبایل، زمین‌داران بزرگ، روحانیان، نخبگان نظامی، بازرگانان، مقامات عالی‌رتبه دیوان، در سایه او کشور را اداره می‌کردند. صاحب‌منصبان در نهاد دیوان‌سالاری و دولت قشر اجتماعی مؤثری بودند که از زمره کارگزاران پادشاه و هیئت حاکمه محسوب می‌شدند.

بالاترین مقام پس از شخص شاه صدراعظم بود که در اغلب دوره‌های گوناگون تاریخ نظام دیوان‌سالاری ایران با عنوان‌های گوناگونی نظیر اعتمادالدوله، وزیر، صاحب‌سالار، وکیل‌الدوله، و صدراعظم خوانده می‌شد. از زمان فتحعلی‌شاه قاجار، تشکیلات دیوانی و لشکری به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای گسترش یافت و یک صدراعظم و یک مستوفی‌الممالک، که وظیفه‌اش برآورد و نظارت عواید ایلات و ارائه گزارش حساب‌های ایالت و ممیزی‌کردن آن عواید بود، به‌همراه سایر مقامات در تشکیلات دیوانی اداره امور کشور را عهده‌دار بودند. وزیر لشکر، منشی‌الممالک (یا رئیس همه منشیان)، صاحب دیوان، معیرالممالک (یا رئیس ضراب‌خانه)، خطیب‌الممالک (که به نام شاه خطبه می‌خواند)، منجم‌باشی، و ... از جمله مناصب دیوانی بودند، که صاحبان آن‌ها نقش بسیار مؤثری در تصمیم‌گیری‌های مهم دیوانی داشتند (لمتون ۱۹۶۱: ۱۳۸). حکومت ایالات و ولایات نیز، در سلسله‌مراتب دیوانی، جای خاصی داشت. امور مالی حکام را وزرا اداره می‌کردند که غالباً از میان مستوفیان نظام دیوان‌سالاری برگزیده می‌شدند. امور ولایات و بلوکات را حکام جزء، نایب‌الحکومه‌ها، و ضابطان اداره می‌کردند. در شهرها نیز مقامات عمده شهری عبارت بودند از: کلانترها، کدخداهای، و داروغه‌ها، که در تشکیلات اداری پایتخت نقش مؤثری داشتند. جایگاه و موقعیت اعضای دیوان‌سالار در جامعه هم، در آغاز دوران قاجار، به‌وضوح از موقعیت رهبران و سران ایلات و قبایل و زمین‌داران پایین‌تر و پست‌تر بود (ملکم ۱۳۸۰: ۳۵۸). با گسترده‌شدن تشکیلات حکومتی، موقعیت اجتماعی طبقات عالی‌رتبه دیوان‌سالاری نیز ترقی کرد. بعدها، به‌تدریج، تعداد قابل‌ملاحظه‌ای از رهبران ایلات و قبایل و زمین‌داران به این گروه ملحق شدند. درواقع، نخبگان عضو دیوان‌سالاری کشور همگی از نزدیکان شاه

محسوب می‌شدند و نیل به مناصب دیوانی را وسیله‌ای برای ثروت‌اندوزی می‌دانستند. علاوه بر عمال دیوانی، که اکثراً خود حاوی ویژگی‌های نامناسب نظام دیوان‌سالاری نیز بودند، از مردان شمشیر هم باید نام برد. اینان صرفاً نظامی و لشکری نبودند، بلکه مدیران اداری نیز محسوب می‌شدند.<sup>۷</sup> شاه‌زادگان و زمین‌داران بزرگ و روحانیان و تجار بزرگ را نیز می‌توان در ردیف گروه‌های ذی‌نفوذ در امور پراهمیت سیاسی و اداری کشور برشمرد (لمتون ۱۹۶۱: ۱۴۴).

درواقع، در ساختار اجتماعی ایران اختلاف چشم‌گیری میان تعداد قلیلی از ایرانیان متمکن و توده عظیمی از مردم فقیر و بی‌چیز جامعه وجود داشت، که به تعارضات میان اقلیت صاحب قدرت و مکت، یعنی اعیان و اشراف، و اکثریت محروم از حداقل امکانات زندگی دامن می‌زد. از جمله پی‌آمدهای این شکاف و تعارض را می‌توان در تضاد میان دولت (به‌منزله نماد و نماینده گروه اول) و ملت و توده مردم در تاریخ ایران و در دوران قاجار مشاهده کرد. نتیجه منطقی این وضعیت هم فقدان وحدت ملی و عوارض منفی و تبعات آن در مسیر تحول جامعه ایرانی بود (براون ۱۳۷۱: ۲۰۴)؛ هرچند مقوله «فرهنگ» همواره به‌نوعی عامل وحدت ملی ایرانیان طی تاریخ بوده، اما از حیث مسائل سیاسی و دیوانی و به‌طور ملموس بحث وحدت ملی از مسائل متأخر است. شایان تأکید است که در جامعه ایران، با توجه به ویژگی‌های پاتریمونیالیسم و استبداد ایرانی و برخلاف جوامع اروپایی، هیچ‌گاه اشرافیت مستقل و واجد مصونیت و دارای حقوق قانونی نامحدود در مقابل قدرت پادشاه مجال پیدایش نیافت. مقام اشرافیت وابسته اصولاً متکی به خویشاوندی با خاندان حاکم و قرابت با مرکز اصلی تصمیم‌گیری سیاسی، یعنی دربار، بود. این وضعیت با آرای ماکس وبر در خصوص دولت‌های همانندی موافقت داشت که به‌موجب آن کنترل وسایل اداری و نظامی جامعه، بیش از کنترل منابع اقتصادی، منبع و منشأ قدرت سیاسی به‌شمار می‌رفت. در دوران قاجار که قدرت طبقه بالا به وابستگی خاندان سلطنت و به‌تبع آن، به احراز مناصب دیوانی و تملک ارضی بستگی داشت،<sup>۸</sup> طبعاً میان گروه اعیان و اشراف بر سر همین منابع سه‌گانه قدرت منازعه و رقابت پدید می‌آمد. بر این اساس، در این دوران می‌توان از اشراف دیوانی یا صاحب‌منصبان عالی‌رتبه نظام دیوان‌سالاری کشور و اشراف زمین‌دار یا خوانین نیز سخن به‌میان آورد (آپتن ۱۳۵۹: ۷۸).

در عصر قاجار، قدرت سیاسی و مناصب دیوانی به دست شاه میان این نیروها، به‌شکل کنترل‌شده‌ای، به‌اصطلاح توزیع می‌شد. این گروه از اشراف و اعیان هم از موقعیت و مقام خویش در نظام دیوان‌سالاری کشور بیش‌ترین سوءاستفاده را می‌کردند. افراد هر گروه



پیوسته در تلاش بودند که نمایندگان و وابستگان خود را در مقام‌های قدرت ابقا و افراد گروه و خاندان‌های دیگر را معزول و یا بی‌اعتبار کنند. در میان طبقه حاکم هیچ نوع اتحاد و ائتلاف پایداری وجود نداشت و همین مسئله موجب نزاع و کشمکش‌های فراوان و دائم شد (سیف‌پور ۱۹۵۲: ۲۵۱). بدیهی است این رقابت‌ها و ستیزه‌جویی‌های دائم اعیان و اشراف عهد قاجار، جدا از نشانیدن عنصر بی‌ثباتی در کالبد دیوان‌سالاری ایران، موجد نوعی احساس ناامنی و روحیه سوءظن در میان اهالی و اصحاب دیوان از صدر تا ذیل می‌شد. اصولاً این گروه ذی‌نفوذ در ساختار قدرت دوران قاجار واجد ویژگی‌های خاص و مشخصی بود که بلاواسطه تأثیرات بسیار فراوان و عمیقی را در نظام دیوان‌سالاری ایران باقی می‌گذاشت. برخی از این ویژگی‌های مؤثر در ناکارآمدی نظام دیوان‌سالاری دوران قاجار بدین قرارند:

الف) نخستین و مهم‌ترین خصیصه اعیان و اشراف نحوه کسب منابع درآمد بود. نوع و روش به‌دست‌آوردن درآمد گروه‌ها و افراد ذی‌نفوذ می‌توانست هم استقلال محدود آنان را، نسبت به شاه و دربار، محدودتر کند و هم میزان و نوع اثرگذاری‌شان را در تشکیلات اداری مشخص کند. در مجموع، اعیان و اشراف دوران قاجار بیش‌تر درآمدهای خود را به شیوه‌های گوناگون، به‌ویژه از روستاهایی که مالکیت آن را داشتند، یا آن‌هایی که تحت مباشرت مستقیم یکی از متخبران‌شان بود، به‌دست می‌آوردند. لمتون بر این باور است که کشور ایران در دوران قاجار براساس گرایش‌های شخصی و فردی اداره می‌شد و زمین‌داران بزرگ هم‌چنان در جامعه از موقعیت برتر و نفوذ فراوانی برخوردار بودند. آنان از این وضعیت در زمینه‌های سیاسی و اداری استفاده می‌کردند. در واقع، نوعی عنصر محافظه‌کار در جامعه زمین‌داران بزرگ را قادر می‌کرد تا موقعیت متنفذ خود را در مقابل دهقانان نگه دارند (لمتون ۱۳۳۹: ۷۰۴).

یکی دیگر از روش‌های کسب درآمد این گروه نان‌پاره‌هایی بود که پادشاه برای آنان و اجدادشان قائل شده بود. هم‌چنین، عواید حاصل از اوقاف شخصی که آنان و یا اجدادشان برای انتفاع شخصی برپا داشته بودند و مبالغی که آنان، در جایگاه مأموران دولتی، می‌توانستند گردآوری و ذخیره کنند؛ علاوه بر مبالغی که سنت و یا ملاحظه‌کاری و ادارشان می‌کرد به شاه و مافوق خود در دیوان‌سالاری پرداخت کنند؛

ب) دومین خصیصه مهم گروه‌های ذی‌نفوذ سوءاستفاده فرد از مقام و موقعیت دولتی و نیز ارتشا بود. این ویژگی نه‌تنها میان آنان وجود داشت، بلکه نوعی حق حساب رسمی محسوب می‌شد و جامعه، به‌ویژه محیط دیوانی دوران قاجار، آن را امری عادی و معمول

تلقی می‌کرد. در واقع، زمانی که فرد صاحب‌منصب و ذی‌نفوذ از فرصت‌های به‌دست‌آمده و موقعیت خود برای اختلاس استفاده لازم را نمی‌کرد ننگ و عار به حساب می‌آمد. در این صورت بود که آن شخص «احمق» نامیده می‌شد. بالفور اشاره می‌کند که سردار اکرم به وی اصرار می‌کرده است تا رشوه‌های جزئی را بپذیرد، زیرا این جزء رسوم مملکتی به‌شمار می‌رفت و هر کسی از دریافت آن خوش‌حال و راضی می‌شد (Balfour 1922: 66). یک صاحب‌منصب در نهاد دیوان‌سالاری کشور نه‌تنها مجبور بود که به مافوقش، به‌عنوان گوناگون و یا به‌دلیل مقامش، پولی پرداخت کند، بلکه خود او نیز از زیردستانش به‌دلیل مقام و منصب خود مبلغی به‌اصطلاح تیغ می‌زد. نکته‌شایان توجه آن است که این امر به‌صورت پنهانی صورت نمی‌گرفت و انجام‌دادن آن داغ‌رسوایی بر پیشانی کسی نمی‌زد؛ هرچند، در آستانه مشروطیت، تلقی جامعه و نخبگان آن متأثر از اندیشه‌های تجددخواهانه اروپایی مقوله «اختلاس» و «ارتشا» را موردنقد قرار داده بود؛

ج) این گروه‌ها مشاغل و مهارت‌های دستی را ننگ و عار می‌دانستند. این برداشت و فهم اشرافی از کارهای دستی سوءتأثیر عظیمی در صنعتی‌کردن اقتصاد ایران بر جای گذاشته بود. چنین به‌نظر می‌رسد که منشأ این ویژگی را، جدا از باورهای سنتی و کهنه اشرافی‌گری درون گروه و خانواده و طایفه، باید در چگونگی تعلیم و تربیت آنان هم جست‌وجو کرد؛

د) مشغله اصلی اعیان و اشراف در این دوره عبارت بودند از: شکار، قماربازی، دیدوبازدید، مشارکت در دسیسه‌های سیاسی - اداری بی‌پایان، و تولید بی‌حدوحصر اولاد؛ ه) معمولاً زندگی این گروه‌ها هم‌راه با تعدادی افراد وابسته که گرد آنان را گرفته بودند سپری می‌شد. درمورد یکی از این اعیان گفته‌اند که در اطراف وی قریب به ۳۰۰۰ نفر بوده‌اند که، ضمن حمایت و محافظت و هم‌نشینی با وی، علاقه خاصی هم به دارایی وی داشته‌اند. در واقع، شأن و حیثیت هر یک از اشراف و اعیان، از منظر جامعه، با میزان فراوانی اطرافیان وی سنجیده می‌شد. بدین ترتیب، بخشی از نیروی انسانی جامعه و کارکنان بالقوه و بالفعل نظام دیوان‌سالاری کشور، به‌جای فعالیت‌های مولد، بی‌کاران پیرامون اعیان و اشراف را تشکیل می‌دادند؛

و) وجود نوعی شبه‌کاست را می‌توان از جمله ویژگی‌های گروه‌های ذی‌نفوذ دانست، که مانع «تحرك اجتماعی»، به‌مفهوم علمی و دقیق آن، در سطح ملی و کلان و هم‌چنین «تحرك شغلی» در قلمرو ساختار دیوان‌سالاری کشور می‌شد. فقط افراد استثنايي می‌توانستند با پیشینه‌ای پست به بالاترین لایه‌های دیوان‌سالاری، حتی تا رتبه و منصب صدارت عظمی، ارتقا یابند که از آن جمله‌اند: محمدحسین خان نظام‌الدوله معروف به

صدراصفهانی، میرزاتقی خان امیرکبیر، و علی اصغرخان امین‌السلطان، اما اکثریت افراد قشرهای مسلط و هم‌چنین افراد در سایر رده‌بندی‌های منزلتی و حرفه‌ای منصب و جایگاه خود را به میراث می‌بردند. درواقع، کوشش‌های شخصی و لیاقت و استعداد و شایستگی‌های فردی به‌خودی‌خود ملاکی برای عبور از لایه‌های سخت شبه‌کاست شمرده نمی‌شد. برای نمونه، دربین خانواده‌های اعیان و اشراف شیراز در دهه ۱۳۱۰ ق ۱۰۰ درصد از شاهزادگان و رؤسای ایلات، ۸۱ درصد از صاحب‌منصبان دیوانی، ۸۹ درصد از روحانیان، ۴۲ درصد از زمین‌داران، و ۸۷ درصد از تجار بزرگ و برجسته همان جایگاهی را به‌ارث می‌بردند که پدرانشان پیش از آنان واجد بودند (اشرف و عزیزی ۱۳۸۷: ۷۲).

همان‌گونه‌که ملاحظه شد، ویژگی‌های شش‌گانه گروه‌های ذی‌نفوذ داخلی در دوران قاجار تأثیرات ژرف، گسترده، و ماندگاری در نهاد دیوان‌سالاری کشور از خود بر جای گذارد. اکنون به‌اختصار و به‌طور جداگانه مشخصات و میزان اثرگذاری هر یک از این گروه‌های اثرگذار (شاهزادگان، رؤسای ایلات، علما و روحانیان، و مقامات ارشد دیوانی) واریسی و تحلیل می‌شود:

یکم) شاهزادگان قاجار: هزاران شاهزاده قاجار اخلاف ۷۰۰ تن از فرزندان و نوادگان فتحعلی‌شاه بودند که قدرت‌مندترین آن‌ها ۲۶ پسر و ۲۲ دختر به‌جامانده از عباس‌میرزا ولی‌عهد و بازماندگان آن‌ها بودند. نخستین پادشاهان قاجار، به‌پیروی از رسوم ایلی، میان اهل قلم و اهل شمشیر تمایزی دقیق قائل بودند. یعنی اهل قلم را به حکم‌رانی ایلات منصوب نمی‌کردند. فتحعلی‌شاه ۸ تن از برادران و ۴۰ تن از پسرانش را به حکومت ایالات و ولایات منصوب کرد. در چهل سال نخست سلطنت ناصرالدین‌شاه هم ۳۲۵ منصب بالای نظام دیوان‌سالاری کشور و ۱۸۲ منصب بسیار مهم مربوط به ایالات پراهمیت به شاهزادگان و خان‌های قاجار واگذار شده بود؛ البته موفقیت و میزان نفوذ یک شاهزاده قاجاری در دستگاه اداری دولت به ماهیت روابط وی با شخص شاه، سمت پدرش، ریشه خانوادگی مادرش، و عملکرد و دستاوردهای شخص خودش بستگی داشت. معمولاً این گروه ذی‌نفوذ، به‌جز در موارد بسیار استثنایی، در فرایند تحولات سیاسی و اجتماعی ایران به‌نفع شاه و دربار و استبداد و خودکامگی موضع می‌گرفتند. در انقلاب مشروطیت، برجسته‌ترین شاهزادگان در مقام مخالفت با مشروطه‌طلبان برآمدند و به فعالیت علیه مشروطیت برخاستند. آنان حتی از انتخاب نمایندگان خود به مجلس امتناع کردند و حال آن‌که طبق قانون انتخابات جدید به تعیین نماینده مجاز بودند. هرچند مظفرالدین‌شاه، به‌رغم میل باطنی‌شان، آنان را به دربار فراخواند و دستور داد نمایندگان خود را به مجلس بفرستند. کثیری از

شاهزادگان انجمن خاص خود را تشکیل دادند و تعداد اندکی هم از مشروطه حمایت کردند (همان: ۴۶-۴۸). بدین سان، ملاحظه می‌شود که شاهزادگان قاجار با دراختیار گرفتن بسیاری از مناصب و مقامات کلیدی و بسیار مهم در ساختار دیوان‌سالاری ایران، برای مدت‌های زیادی، در پیوندی ناگسستنی با شاه و دربار قرار داشتند و بسیاری از مقام‌های دستگاه دولتی را در انحصار خود گرفته بودند. به‌راستی آنان یکی از برجسته‌ترین جلوه‌های «خویشاوندسالاری» و «فسادآفرینی» در نظام دیوان‌سالاری به‌شمار می‌روند؛

دوم) رؤسای ایلات: یکی از گروه‌های عمده قدرت در دوران قاجار رؤسای ایلات و عشایر به‌شمار می‌رفتند؛ باتوجه به این که حدود یک‌چهارم جمعیت ایران در آن دوران را عشایر تشکیل می‌دادند، رؤسای آن‌ها از مقام و منزلت سیاسی و اجتماعی و اداری چشم‌گیری برخوردار بودند. از حیث سازمان قدرت داخلی، ایلات و عشایر جماعات نسبتاً هم‌بسته و خودکفایی به‌شمار می‌رفتند و همواره در تاریخ ایران جزئی از ساختار قدرت سیاسی - اداری متکثر محسوب می‌شدند.<sup>۹</sup>

طبعاً میزان نفوذ و قدرت عشایر و رؤسای ایلات بستگی به میزان تمرکز قدرت در حکومت مرکزی داشت. پس از حکومت صفویه و تا پیش از تشکیل دولت قاجار، همواره بر سر قبضه قدرت سیاسی میان ایلات و طوایف نزاع بود و به تعبیری می‌توان ادعا کرد که در ایران فقط جزء موروثی اشرافیت زمین‌دار را رؤسای ایلات تشکیل می‌دادند (لمتون ۱۳۳۹: ۴۵۰). رویه پادشاهان قاجار از این قرار بود که در هر ایلی، از بین رؤسای آن ایل، ایلیانی منصوب می‌کردند که مهم‌ترین وظیفه او گردآوری مالیات برای حکومت مرکزی بود. به‌علاوه، رؤسای قبایل زمین‌دار و مالک هم بودند و سهم مالکانه دریافت می‌کردند.<sup>۱۰</sup>

قدرت و اعتبار سیاسی و اجتماعی رؤسای ایلات عمده افشار، عرب، بختیاری، بلوچ، کرد، لر، قراگوزلو، قشقایی، و ترکمنی، فقط در قیاس با شاهزادگان برجسته قاجاری، در مرتبه دوم قرار می‌گرفت. اطاعت رؤسای ایلات در برخی دوره‌ها از پادشاه بیش‌تر جنبه ظاهری داشت، ولی به‌رحال تا قبل از دهه پایانی دوره ناصری ۱۴۳ منصب مهم حکومتی در دیوان‌سالاری به رؤسای ایلات اعطا شده بود، که به‌طور عمده کم‌اهمیت‌تر از مناصب شاهزادگان قاجاری بود. رؤسای ایلات با پرداخت باج به کارگزاران یا افراد برجسته تحت سیطره و قیمومیت خود به رتق و فتق امور ایلات خود می‌پرداختند. علاوه بر آن، رؤسای قدرت‌مندتر اغلب در جایگاه حاکم ولایت خدمت می‌کردند و بر بیش‌تر شهرهای بزرگ نزدیک مناطق خود مسلط بودند. بسیاری از مناصب را سران ایل و خویشاوندان آن‌ها اشغال می‌کردند.<sup>۱۱</sup> همواره یکی از راه‌های مهار رهبران ایلات، به‌دست پادشاهان قاجار،

ایجاد خصومت و تعارض میان آن‌ها بود. به تعبیر خانم لمبتون، برانگیختن خصومت بین ایلات از جمله ابزارهای سیاسی دولتی به‌شمار می‌رفت. اغلب رؤسای ایلات در نخستین مرحله نهضت مشروطه مخالف آن بودند، اما در مرحله دوم، برخی از سران ایلات و از همه مهم‌تر خان‌های بختیاری در مبارزه با کودتای محمدعلی‌شاهی علیه نهضت به مشروطه‌خواهان پیوستند و بدین ترتیب، در صحنه سیاست ملی و از حیث قرارگرفتن در مناصب کلیدی در نظام دیوان‌سالاری کشور موقعیت برجسته‌ای یافتند (اشرف و عزیزی ۱۳۸۷: ۴۷-۴۹).

در مجموع، می‌توان اذعان داشت که ایلات دارای نیروی نظامی مخصوص بودند و به تعبیری تاریخ سیاسی ایران تاریخ منازعه قبایل و عشایر بوده است و همین ویژگی تاریخی را طی قرون متمادی به نهاد دیوان‌سالاری ایران هم منتقل کرده‌اند. تا آن‌جا که روحیه «اطاعت محض»، «تبارگماری»، «پرخاش‌گری»، «جدل‌ورزی»، و «کشمکش» به صورت جزئی از خصوصیات نظام دیوان‌سالاری ایرانی درآمد؛

سوم) روحانیان: روحانیان در دوران قاجار از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بودند. با تشکیل دولت قاجار قدرت و نفوذ فقهای شیعه در ساختار سیاسی و اداری فزونی گرفت. حتی می‌توان اذعان داشت که علمای شیعه دوران قاجار، در مقایسه با دوران صفوی، به‌نوعی و از جهاتی نفوذ بیش‌تری یافتند. اگر آنان در دوران صفوی تحت نفوذ قدرت شاه قرار داشتند، در دوران قاجار پادشاهان با علما و روحانیان تراز اول رابطه برقرار کردند که بر نفوذ و جایگاه و شأن اجتماعی خود افزودند. از جانب دیگر، پادشاهان قاجار آن جایگاه صوفی‌مآبانه و موقعیت اجتماعی - مذهبی صفویان را نداشتند و بیش‌تر از آن‌ها به اخذ مشروعیت از قبیل علمای دین احساس نیاز می‌کردند (فراستخواه ۱۳۷۴: ۳۴۲). حمایت پادشاهان قاجار، از جمله فتحعلی‌شاه، از علمای شیعه نیز بر نفوذ علما در میان مردم و هم‌چنین در ساختار قدرت و نهاد دیوان‌سالاری کشور افزود.<sup>۱۲</sup> رابطه بین بازار و بازرگانان از یک‌سو و علما و فقها از سوی دیگر، از طریق وجوهات شرعی، وقف، و نظایر آن، برقرار شده بود و استقلالی که روحانیان از ره‌گذر نهاد دین در برابر دولت به‌دست آورده بودند سبب شد که آنان قدرت قابل‌ملاحظه‌ای را به موازات قدرت سیاسی موجود به‌دست آورند (معلم حبیب‌آبادی ۱۳۳۷: ۸۵).

بر این اساس، در دوران قاجار علما مورد تکریم و احترام قرار گرفتند و از آن‌ها دعوت به عمل می‌آمد که به پایتخت بیایند و شاه‌زادگان و اشراف و اعیان و مقامات ارشد اداری به خانه‌های آن‌ها رفت‌وآمد می‌کردند و برای بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها و

برنامه‌هایشان در نظام دیوان‌سالاری از آنان درخواست فتوا می‌کردند (تنکابنی ۱۳۰۴: ۲۱). این ارتباط و مناسبات روحانیان با ارباب قدرت سیاسی دوران قاجار آنان را به دو طیف تقسیم کرد: گروهی که رابطه بسیار نزدیکی با دربار داشتند و در جریان احکام و مناصب دیوانی اعمال‌نظر می‌کردند و حتی خود دارای مناصب و مشاغل دولتی در دستگاه اداری کشور بودند؛ و گروه دیگر، ارتباطی با قدرت‌مندان سیاسی و اداری دولت نداشتند و دارای استقلال اقتصادی و مالی و به تبع آن، آرای سیاسی مستقل بودند. در جریان نهضت مشروطه نیز این گروه‌بندی خود را آشکار کرد: روحانیان دارای اندیشه آزادی‌خواهی و ترقی‌خواهی و روحیات و افکار جدید متأثر از جریان احیا و اصلاح دینی، که خود به طیف‌های گوناگونی تقسیم می‌شدند؛ و روحانیان دارای اعتقادات رسمی، سنتی، و متعارف اسلامی (فراستخواه ۱۳۷۴: ۳۴۶). در امر قضا و دعوی‌های حقوقی نیز علما نقش برجسته و تعیین‌کننده‌ای داشتند؛ هرچند تحول کمی و کیفی و تعمیم زعامت علمای عصر قاجار، در سایه قرن‌ها تلاش فقها و مجتهدان شیعه، از روزگار شیخ صدوق تا وحید بهبهانی فراهم آمد، اما جهش سریع آنان در دستیابی به مواضع قدرت سیاسی، اعمال‌نظر در تصمیم‌گیری‌ها و مناصب دیوانی، و گسترش پایگاه اجتماعی به‌دست علمای دوران قاجار محقق شد. با گذشت زمان، علما تبدیل به قدرتی، اگر گفته نشود هم‌سنگ با سلاطین، بسیار اثرگذار و کلیدی در نظام سیاسی و اداری ایران شدند. علما در این دوره، در بسیاری از موارد، از حقوق و منافع مردم حمایت می‌کردند و قادر بودند درمقابل برخی از تصمیم‌های پادشاهان خودکامه قاجار بایستند و خواستار امتیازات سیاسی و اداری شدند. این وجه از نفوذ و اقتدار روحانیان را می‌توان به‌طور آشکار در جریان قیام تنباکو و نهضت مشروطیت مشاهده کرد (کوزنتسوا ۱۳۵۸: ۷۶-۷۷). در مجموع، از حیث موقعیت اجتماعی، اقتصادی، و وابستگی سیاسی علما و روحانیان، و نیز منابع اصلی قدرت آنان در جامعه، می‌توان برجسته‌ترین آنان را به سه گروه نسبتاً متمایز تقسیم کرد:<sup>۱۳</sup> روحانیانی که به دربار سلطنتی وابسته بودند، نظیر حاج‌میرزا زین‌العابدین ظهیرالاسلام و پسرش حاج‌میرزا ابوالقاسم. آنان از سلسله موروثی ائمه جمعه تهران بودند که به ترتیب با دختر ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه ازدواج کردند. بسیاری از اعضای این خاندان به زمین‌داران ثروت‌مند و شخصیت‌های برجسته‌ای در عرصه سیاست و حوزه دیوان‌سالاری کشور تبدیل شدند. این گروه معمولاً در جریان تحولات سیاسی و اجتماعی از پادشاه حمایت می‌کردند و شامل روحانیان رده‌بالایی می‌شدند، به‌خصوص در ایالات، که از موقعیت و اقتدار قضایی خود برای جمع‌آوری ثروت و نفوذ در دستگاه سیاسی و اداری دولت بهره می‌گرفتند

(بامداد ۱۳۵۷: ۵۵، ۵۷). آنان، در جایگاه قضات شرع و ائمه جمعه، با حکام ایالات و دیگر عناصر ذی‌نفوذ در قدرت سیاسی ارتباط نزدیک برقرار می‌کردند؛ از جمله آقا شیخ محمد تقی نجفی، حاکم شرع اصفهان، که از قرار معلوم از ثروت‌مندان بزرگ شهر، بعد از شاه‌زاده ظل‌السلطان حاکم اصفهان، به‌شمار می‌رفت در بسیاری از مسائل اداره شهر اعمال‌نظر می‌کرد. حاج‌ملا رفیع شریعتمدار در رشت، حاج‌ملا علی کنی در تهران، و حاج‌میرزا جواد مجتهد در تبریز نمونه‌های دیگری از علمای ثروت‌مند و قدرت‌مند بودند. اکثر افراد این گروه از محمد علی‌شاه در مقابله با مشروطه‌خواهان حمایت کردند (ناظم‌الاسلام کرمانی ۱۳۶۲: ۹۹، ۱۱۲، ۱۶۹). گروه بعدی علما به‌طور عمده شامل مجتهدان پرهیزکار و روحانیان میانه‌حال در شهرهای بزرگ بودند که به‌لحاظ حمایت مالی و اجتماعی به بازاریان شهری و زمین‌داران متوسط وابسته بودند. آقا شیخ‌هادی نجم‌آبادی و سید محمد طباطبایی در تهران، حاج‌فاضل مجتهد خراسانی در مشهد، و میرزا تقی‌خان حجت‌الاسلام در تبریز از جمله روحانیان این گروه به‌شمار می‌آیند. کثیری از افراد این گروه با روشن‌فکران نوپا پیوند یافتند و به‌صورت فعال در جنبش مشروطیت شرکت کردند<sup>۱۴</sup> (بامداد ۱۳۵۷: ۲۷۹-۲۸۰).

روحانیان در مقام مقایسه با دیگر گروه‌های اجتماعی عمده عصر قاجار از حقوق و مصونیت اجتماعی بیش‌تری برخوردار بودند و شاید از همین جهت بتوان شأن آنان را با شئون اجتماعی جوامع اروپایی مقایسه کرد. در واقع، منشأ قدرت روحانیان امتیازی نبود که پادشاهان، با همه خودکامگی‌شان، بتوانند از آنان سلب کنند. امتیازی که به‌سهولت از همه گروه‌های ذی‌نفوذ دیگر می‌گرفتند یا به آنان اعطا می‌کردند؛ البته در دوران قاجار، با توجه به نوع مشروعیت سیاسی، فاصله میان حکام و علما قدری افزایش یافت که بیش‌تر ناشی از افزایش اختیارات، امتیازات، و تقویت موقعیت روحانیان بود. پادشاهان قاجار در ضمن روحانیان رسمی خود را تعیین کرده بودند و بر هر شهری شیخ‌الاسلامی گماشته بودند، اما بی‌شک وابستگی روحانیان به مردم و بازاریان از هر حیث بیش‌تر بود تا به حکومت. حاکمان قاجار نیاز به مشروعیت دینی داشتند که این امر از طریق جلب توجه و رضایت علما صورت می‌گرفت. این وضعیت به شأن و موقعیت آنان می‌افزود و پادشاهان قاجار را نیز مجبور به حفظ حرمت و پذیرش نفوذ و احترام روحانیان می‌کرد. در واقع، ایران در دوران قاجار شاهد نوعی دوگانگی «آمریت» و «اقتدار» در کنار هم بود؛ به‌طوری‌که درباره هر عمل و اقدامی می‌بایست، علاوه بر تکالیف قانونی و دولتی، وضع و تکلیف آن از حیث شرعی هم روشن باشد. وفاداری اصلی مردم بیش‌تر متوجه نهاد مذهب بود تا نهاد دولت و در صورت بدبینی روحانیان درباره حکومت، این ذهنیت به‌سرعت در میان عامه مردم و

جامعه رواج می‌یافت. بنابراین، روحانیان، به‌مثابه یکی از گروه‌های ذی‌نفوذ و به‌مناسبت موقعیتشان، بنابر دسته‌بندی‌های فوق، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، در ساختار سیاسی و نظام دیوانی کشور تأثیر می‌گذاشتند؛

چهارم) مقامات ارشد دیوان‌سالاری: قشر دیوان‌سالار طبقه متوسط به‌طور سنتی دربردارنده افرادی بوده است که در دستگاه دولتی کار می‌کرده‌اند.<sup>۱۵</sup> بالاترین رده مقامات دولتی آن‌دسته از گروه‌های ذی‌نفوذی را تشکیل می‌دادند که معمولاً با دربار یا خانواده سلطنتی پیوند داشتند و بخشی از خویشاوندان سلطنتی دوران قاجار و یا گروه‌هایی از اعیان و اشراف بودند. لایه پایین‌تر این گروه، به‌تعبیر یکی از مقامات دوران قاجار، در مقایسه با رهبران ایلات و عشایر و طبقات زمین‌دار و اعیان و اشراف، که ضمناً به آن‌ها به‌خواری می‌نگریستند، موقعیت فرودستی داشتند. آن‌ها اغلب اشخاصی تحصیل‌کرده و اتوکشیده بودند (بیل ۱۳۸۷: ۳۰).

درواقع، اداره حکومت و کارکرد دیوان‌سالاری در دوران قاجار، از منظر پادشاهان، بخشی از زندگی خصوصی شاه و ملک‌طلق وی به‌شمار می‌رفت. این امر موجب می‌شد که قشرهای دیوان‌سالار به‌هم‌راه نظامیان<sup>۱۶</sup> اهل قلم را «طبقه نوکر» محسوب کنند (مستوفی ۱۳۴۳: ۱۲۴). هسته دیوان‌سالاری دولتی از مستوفیان و منشیان که تعلیمات سنتی داشتند و نیز محررها ترکیب می‌یافت. آنان، در پایتخت و ایالات، زیر نظر وزیران انجام وظیفه می‌کردند. قاجارها، به‌پسروی از رویه صفویان، منصب‌های مستوفی‌الممالک و صدراعظم را مقرر کرده بودند. در اواخر قرن سیزدهم هجری قمری دیوان‌سالاری به تدریج گسترش یافت. بدین‌سان، در اواخر دوران قاجار، مقام‌های مهم نظام دیوان‌سالاری شامل ریاست وزرا، چهار وزیر عمده مالیه و داخله و خارجه و جنگ، سایر وزرای کم‌اهمیت‌تر هیئت دولت، حکام ایالات، وزرای ایالات، رؤسای دفاتر دربار و وزارت‌خانه‌ها، و باشیان بیوتات سلطنتی می‌شدند (اعتمادالسلطنه ۱۳۴۸: ۱۶-۲۹). در مسند مستوفی‌گری، که به‌ویژه در دهه‌های پایانی دوران قاجار گروه قدرت‌مند صاحب‌امتیازی را تشکیل داده بودند، گرایش زیادی به انتقال این شغل از پدر به پسر و به‌تعبیر هیوز نوعی «بوروکراسی بسته»<sup>۱۷</sup> وجود داشت. برخی از خاندان‌های مستوفیان، از طریق ازدواج با خاندان‌های هم‌شان خود، اهمیت بیش‌تری در رده‌های بالای دیوان‌سالاری کشور به‌دست آوردند. یک نمونه بارز از این‌دست خاندانی است که در منطقه تفرش - فراهان برخاسته بود و اعضای آن کارگزاران برجسته‌ای نظیر مستوفی‌الممالک، قوام‌الدوله، و میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر بودند (مستوفی ۱۳۴۳: ۱۵۰-۱۵۱). فرزندان مستوفی‌الممالک منصب وزارت مالیه را تا سه نسل



حفظ کردند و دو نفر آخر، میرزایوسف‌خان و میرزا حسن‌خان، در جایگاه نخست وزیر نیز خدمت کردند. دیگر اعضای برجسته این خاندان حسن وثوق (وثوق‌الدوله)، احمد قوام (قوام‌السلطنه)، محمد مصدق (مصدق‌السلطنه)، و احمد متین دفتری بودند، که هم در جایگاه وزیر و هم نخست‌وزیر، در نیمه اول قرن چهاردهم هجری قمری، خدمت کردند. به‌هرروی، نهادینه‌شدن تدریجی مناصب دیوان‌سالاری، طی قرن سیزدهم، تا حدودی به ترفیع منزلت «اهل قلم» منجر شد (پولاک ۱۳۶۸: ۳۷). بدین‌سان، ملاحظه می‌شد که مقامات ارشد نظام دیوان‌سالاری در دوران قاجار، بر بنیاد خویشاوندسالاری و به‌کار بستن سنت و رویه موروثی در مناصب دیوانی و پیوند با گروه‌های ذی‌نفوذ بالاتر، ویژگی‌هایی را، به‌ویژه «رابطه‌سالاری» و نیز گسترش روحیه «سوءظن و بدگمانی»<sup>۱۸</sup>، بیش‌تر مستقر کردند.

## ۵. نتیجه‌گیری

در ایران و طی تاریخ این طبقات اجتماعی نبودند که اصل و اساس شناخته می‌شدند، بلکه این حکومت مطلقه بود که همه‌گونه اختیارات و دارایی‌ها را در دست داشت. در مرکز ثقل این حکومت پادشاه قرار داشت که کلیت کشور و اهالی آن را ملک طلق خود می‌دانست. طبقات اجتماعی هرچه بلند پایه‌تر بودند به حکومت وابستگی بیش‌تری داشتند. ملک، دارایی، ثروت، منصب و مقام و عناوین، حتی جان اشخاص، همگی امتیازهایی بودند که از سوی پادشاه به افراد اهدا می‌شدند و آن‌ها را جزء گروه‌های ذی‌نفوذ قرار می‌داد و به‌سادگی هم بازپس گرفته می‌شد. فقدان قانون و رفتارنامه‌ای که دارای سنت درازمدتی در تاریخ ایران باشد و بر پایه طبقات و مناسبات درونی حکومت گواهی دهد کشور را از انباشتن سرمایه فکری و علوم و فناوری محروم کرده بود. از مهم‌ترین ویژگی‌های جامعه ایران نوعی ناپایداری و گسستگی مداوم است که آن را می‌توان یکی از نتایج فقدان طبقات و نهادهای اجتماعی دیرپا دانست. در تداوم این وضعیت بی‌ثباتی طبقات اعیان اریستوکرات صاحب ثروت و گروه‌های ذی‌نفوذ در ایران عصر قاجار موجب احساس ناامنی و ناپایداری آنان شده بود. حتی زمانی که جنبش مشروطه و تحول‌خواهی امکان‌تکوین و استقرار طبقات اجتماعی حاکم و گروه‌های وابسته به آن را به‌صورت دیرپا و باثبات فراهم کرده بود، با پدیدار شدن دولت خودکامه‌ای دیگر این امر امکان ظهور و دوام نیافت. این وضعیت ناپایدار سبب شده بود که در هر دوره، با وجود اشراف، مالکان، مقامات اداری، و افراد و گروه‌های ثروت‌مند، ترکیبی از آنان در چهارچوب طبقات پایدار به مفهوم اجتماعی آن و

برای مدتی طولانی قرار نمی‌گرفت. در ایران ترکیب‌بندی طبقات، درست برخلاف اریستوکراسی‌های سنتی و حتی طبقات تاجرپیشه اروپا، پس از یک یا دو نسل تغییر می‌کرد. در مورد ایران، دارایی و جایگاه اجتماعی عمر کوتاهی داشت، دقیقاً از آن‌رو که حقوق اجتماعی ذاتی و نقض‌ناپذیر به‌شمار نمی‌رفت، بلکه جزء امتیازات شخصی قلمداد می‌شد. موقعیت کسانی که از رتبه و مال و ثروتی برخوردار بودند، به‌جز موارد استثنایی، معمولاً نتیجه میراث‌بری در طول دوره بلندمدت نبود؛ «قدرت»، «ثروت»، و «منزلت» و «مقام» پایداری نداشت، حتی به‌طور نسبی، که بنیاد شکل‌گیری طبقه اجتماعی تلقی شود. بنابراین، جایگاه و موقعیت افراد و گروه‌های ذی‌نفوذ، بنابر شواهد و مدارک فراوان، از این قاعده مستثنا نبود.

بر بستر چنین وضعیت ناپایداری که ایران دوران قاجار با آن مواجه بود، افراد و گروه‌های ذی‌نفوذ داخلی، ضمن احساس ناامنی و ناپایداری شدید، درصدد کسب و حفظ حداکثر امتیازات در کوتاه‌ترین زمان ممکن بودند. منازعات دائم و شدید ناشی از رقابت آنان برای تصاحب منابع قدرت در ساختار سیاسی و اداری کشور و تشبث به هر وسیله، از جمله ارتشا، زمینه دخالت و نفوذ بیش‌تر دولت‌های خارجی و عوامل آن را فراهم می‌کرد. در واقع، به‌درازا کشیده‌شدن این اوضاع در ایران به‌دلیل آن بود که در قرن نوزدهم کشور دارای دولتی ساختارمند نبود؛ چون در چنین دولتی نیروی نظامی و نظام اداری عملاً تحت سلطه حاکم واحدی قرار داشت، مبارزه بی‌امان گروه‌های ذی‌نفوذ برای کنترل و تصاحب ابزارهای حکومت و دستیابی به مناصب کلیدی نظام دیوان‌سالاری کشور، که منشأ قدرت و ثروت افراد می‌شد، همواره در جریان بود، که می‌توان آن را از ویژگی‌های عمده تاریخ دوران قاجار به‌شمار آورد. این چالش‌های همیشگی میان گروه‌های ذی‌نفع بر بستر تضاد مستمر جامعه و مردم با دولت ریشه «بدبینی» و «سوءظن» در ایران بوده است.

در مجموع، به‌نظر می‌رسد ناپایداری ترکیب طبقات و گروه‌های اجتماعی، فقدان قانون، نبود دولت ساختارمند، و وجود ساختارهای بیمار و نارسای اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی برتری قدرت افراد بر ساختار را در ایران دوران قاجار بیش از پیش موجب شد. بدبینی است هیچ فردی تمایل ندارد حتی ذره‌ای از قدرتش کاسته شود. این ساختار است که رفتار و تمایل شدید او را به قدرت و قدرت‌ورزی محدود و مشروط می‌کند. در واقع، در این دوره هیچ فشاری بر گروه‌های ذی‌نفوذ و اعیان و اشراف تشنه قدرت و منصب و مقام وجود نداشت که در جهت مصالح و منافع جامعه موجب تحدید قدرت آنان شود و یا علاقه به قدرت‌ورزی ایشان را تهدید کند. بنابراین، ایران عصر قاجار عرصه منازعات و

کشمکش‌ها و نیز تبانی‌ها و زدوبندهای مقطعی و تاخت‌وتازهای افراد و گروه‌های ذی‌نفوذ برای کسب قدرت در نهادهای سیاسی و اداری بود. درباریان، اعیان و اشراف، شاهزادگان، رؤسای ایلات، مالکان بزرگ، روحانیان وابسته به حکومت، و بازرگانان و مقامات ارشد دیوان‌سالار با شیوه‌های گوناگون، که بیش‌تر ناشی از وضعیت آن صنف یا سنت‌های آن گروه می‌شد، در پی به‌دست‌آوردن امتیازات و مقامات و مناصب مهم و نقش‌آفرین بودند. در چنین فضایی، آنچه پایدار بود منازعات و ستیزه‌جویی و منافع و سود شخصی و آنچه ناپایدار بود ائتلاف‌ها و اتحادها و مصالح و فایده‌جمعی بود. این وضعیت، بیش از هر چیز، در نهاد دیوان‌سالاری تأثیرات منفی داشت، نهادی که از دیرباز در معرض انواع عناصر و روحیاتی هم‌چون ستیزه‌جویی و خشونت‌ورزی و احساس ناامنی ناشی از این مجموعه و درگیری‌ها بود.

صرف‌نظر از شاه و درباریان که حلقه‌ اصلی قدرت سیاسی و اداری کشور محسوب می‌شدند، اعیان و اشراف و شاهزادگان که معمولاً همه‌ راه‌های کسب درآمدشان بدون زحمت و با مجوز شاه تأمین می‌شد، با سوءاستفاده از موقعیت خویش، تنها کاری که می‌کردند تزیین عنصر چاپلوسی و مجامله، حق حساب و رشوه، بی‌بندوباری، باندبازی و رابطه‌سالاری، تلاش برای موروثی‌کردن مناصب و امتیازات، و ایجاد شبه‌کاست اشرافیت در نهاد بوروکراسی بود. رؤسای ایلات و عشایر، که بیش‌تر در ایالات مقام و منصب و قدرت سیاسی و دیوانی داشتند، علاوه‌بر ترویج برخی از ویژگی‌های اشراف و اعیان، حامل و مروج باورها و روحیات ایلی و منطقه‌ای خود، از قبیل اطاعت محض و تعصب طایفه‌گرایی و پرخاش‌گری، در دستگاه‌های اداری دولت (به‌ویژه در ایالات و مناطق تحت سلطه‌شان) بودند.

روحانیان برخوردار از جایگاه و منزلت اجتماعی سنتی نیرومند در جامعه، با تکیه بر مسند قضا، همواره قدرت سیاسی و اداری مؤثری داشتند و تقریباً در تمام دوران قاجار جزء اثرگذارترین جریان‌های اجتماعی در بافت قدرت و امور اداری مملکت محسوب می‌شدند. به‌ویژه آن‌دسته از آنان که با پیوند خانوادگی با دربار و اعیان و اشراف صاحب املاک و دارایی و ثروت فراوان شدند و در انتصابات و امتیازات اعطایی در نظام دیوان‌سالاری دخالت و اعمال‌نظر می‌کردند.

مقامات و مأموران ارشد دیوانی و گروهی از نظامیان در پایتخت و ایلات نیز، که برخی از آنان تلاش داشتند مناصب کلیدی و ثروت‌آفرین را میان خود موروثی کنند، همواره ضمن داشتن احساس ناامنی در مرکز ثقل پیوندهای رسمی و غیررسمی و پیدا و پنهان

تمامی گروه‌های ذی‌نفوذ قرار داشتند و بسیاری از عناصر و خصوصیات برشمرده آنان را در چهارچوب اختیاراتشان بر پیکر نحیف و بیمار نظام دیوان‌سالاری کشور جاسازی و بارگذاری کردند.

بدین ترتیب و به‌طور خلاصه، می‌توان عملکرد گروه‌های ذی‌نفوذ داخلی در دوران قاجار را از طریق موانع جدی تحول ساخت قدرت سیاسی و نظام دیوان‌سالاری ایران ارزیابی کرد. در این دوره، گروه‌های ذی‌نفوذ فوق‌روحیه تضاد و خشونت‌ورزی، منصب‌فروشی، سوءظن، مجامله و اطاعت مطلق، رابطه‌سالاری، بی‌قانونی و بی‌نظمی، فساد اداری و مالی گسترده، و احساس ناامنی شغلی را گسترش دادند و تقویت و نهادینه کردند.

### پی‌نوشت‌ها

۱. برای آگاهی بیش‌تر از مفاهیم «دولت»، «حکومت»، «مملکت» و نسبت آن با سلطنت و پادشاهی، بنگرید به Gibb 1966؛ لمتون ۱۹۶۱.
۲. بسیاری از علما با اهل دیوان منافع مشترکی داشتند و عموماً هم، بیش از سایر طبقات، از احترام و اطمینان عامه برخوردار بودند. این اعتماد و احترام اساساً ریشه در پیوند نزدیک آنان با مردم و دوری از حکومت‌ها داشته است. مع‌الوصف میزان این اطمینان به میزان درستی و متحدشدنشان با مقامات حکومت بستگی داشت. قدرت علما متکی به عوامل زیر بود:
 

یکم) به‌منزله سپری بین مردم از یک‌سو و حکومت و اهل دیوان از سوی دیگر، از مردم حمایت و برای آن‌ها وساطت می‌کردند؛ دوم) تقلید اساس ادعای قانونی‌بودن و مشروعیت قدرت علما بود. چون پادشاهان مجتهد نبودند، به‌ناچار مقلد مجتهدی می‌شدند و از تصمیماتش پشتیبانی می‌کردند، زیرا مجتهد تنها قدرتی بود که می‌توانست مظهر و ترجمان مقاصد امام غایب تلقی شود. سلاطینی که مایل نبودند مأموران اجرای اوامر مجتهدان شوند از علما دور شدند و مردم که افضلیت و تقدم علما را بر حکام به‌حق می‌شمردند، علما را به‌منزله پیشوایان خود پذیرفتند؛ سوم) حکام و اهل دیوان غالباً به علما پول می‌دادند تا از شدت مخالفت آن‌ها در مشاجرات مکرری که بین آن‌ها و گروه‌های ذی‌نفوذ سیاسی و اداری رخ می‌داد بکاهند. در نتیجه، علما از لحاظ اقتصادی به‌صورت گروهی مستقل درآمدند؛ چهارم) چون پیشوایان شیعه بیش‌تر در عراق عرب و در خارج از ایران می‌زیستند، می‌توانستند درباره هر موضوع مستقلاً تصمیم بگیرند؛ پنجم) روابط علما با کسبه و صنعت‌گران خوب بود. بازاریان به‌شدت مذهبی بودند و چون علم و دین در انحصار علما بود، بازاریان آنان را به چشم رهبران روحانی می‌نگریستند و با پرداخت وجوهات شرعی به استقلال مالی آنان از حکومت کمک اساسی می‌کردند. بدیهی است این امر منزلت علما را در مذهب شیعه ارتقا می‌بخشید.

۳. همایون کاتوزیان بارها در آثار خود به وجود «تحرك اجتماعي» در تاريخ ايران، حتي به گونه‌اي شديدتر از جوامع سنتي اروپايي، اشاره کرده است (همایون کاتوزیان ۱۳۸۶: ۱، ۲). نام‌برده این «تحرك اجتماعي» فراوان را یکی از پی‌آمدهای اجتناب‌ناپذیر «نظام سياسي» با ماهیت «خودکامه» قدرت مستبده» دانسته و برای توجیه آن چنین اظهارنظر می‌کند: «تاريخ پُر است از افرادی که یا به‌لحاظ بستگی خودشان یا در نتیجه حمایت دیگران (یعنی گروه‌های ذی‌نفوذ) و یا برحسب تصادف از پایین‌ترین مراتب به بالاترین مقام‌ها رسیده‌اند، نادرشاه، امیرنظام، و رضاشاه نمونه‌های بارز از این روند همیشگی‌اند» (همان: ۱۱۴، ۱۱۵) و یا «تحرك اجتماعي از طبقه‌ای به طبقه دیگر به مراتب شديدتر از جوامع سنتي اروپا بود» (همایون کاتوزیان ۱۳۸۰: ۳۴) و یا «مجموعه ویژگی‌های نظام استبداد تحرك طبقاتي زياد را پديد آورد که ...» (همایون کاتوزیان ۱۳۸۶: ۸). به نظر می‌رسد پدیده‌ای که استاد به معنای «تحرك اجتماعي» از آن یاد می‌کند و نمونه‌های آن را در تاريخ ايران ذکر کرده است، که حتي در تاريخ تمدن قدیم غرب و حتي امروز غرب بی‌سابقه می‌داند، با پدیده «تحرك اجتماعي» به مفهوم علمی و جامعه‌شناختي آن متفاوت باشد. آنچه ایشان بدان توجه می‌کند اولاً، پدیده‌ای استثنایی در تاريخ ايران است نه قاعده؛ ثانیاً، همین استثنایا بیش‌تر به صورت استفاده ابزاری مستبدان خودکامه از برخی افراد در هر مرتبه‌ای در مراتب بالاتر بوده است؛ ثالثاً، گاهی هم بدین صورت بوده که رؤسای قبایل پست‌تری توانسته بودند با درایت و هوش و وحشی‌گری و خشونت به قدرت مطلقه در سرزمین ايران تبدیل شوند، اما اصطلاح و مفهوم «تحرك اجتماعي»، که امروزه به منزله یکی از کلیدی‌ترین مؤلفه‌های توسعه و تمدن‌سازی جوامع بشري محسوب می‌شود، از نظر علمی به امکان‌گذار آزادانه افراد و گروه‌ها از موقعیت فروتر به موقعیت فراتر و برعکس تبیین می‌شود. «تحرك اجتماعي» بدین معنا پدیده‌ای است که در یک جامعه باز که فاقد «بافت‌های سخت رسمي و غیررسمي و شبه‌کاست‌های قدیم و جدید» است مصداق می‌یابد و امری مثبت در ارتقا و کمال افراد، گروه‌ها، جامعه، و نظام‌های سياسي و دیوان‌سالاری‌های وابسته به آن تلقی می‌شود. «تحرك اجتماعي» بدین قرار مفهومی پایدار، پویا، نظام‌مند، وسیع، جامع، روان، و قاعده‌مند است. بنابراین، به نظر می‌رسد قرائت رایج علمی در ادبیات جامعه‌شناسي برداشت یادشده و به‌کاررفته همایون کاتوزیان را بر نمی‌تابد و آن نمونه‌های بیان‌شده از سوی ایشان نیز به مفهوم علمی کلمه «تحرك اجتماعي» به‌شمار نمی‌آید و این پدیده را تداعی نمی‌کند؛ هرچند این «شبه‌تحرك اجتماعي» یا «تحرك اجتماعي کاذب» و «تحرك اجتماعي» اشاره‌شده از سوی ایشان به ظاهر «مصداق» آن جلوه کند. این دو یک‌سان‌اند، اما این کجا و آن کجا؟ (برای آگاهی بیش‌تر، بنگرید به تنکابنی ۱۳۷۷: ۸۵ - ۱۲۲).

۴. متراکم‌بودن قدرت استبدادی و خودکامگی پادشاهان در ايران لزوماً با تمرکز دولت هم‌راه نبود. برای نمونه، معروف است که در دوران قاجار هیچ‌گونه شبکه دیوانی بسط‌یافته، سراسری، و

متمرکزی در ایران وجود نداشته است. در این خصوص و برای آگاهی بیش‌تر، بنگرید به  
Abrahamian 1974: 131-133.

۵. این شیوه خودکامگی، که تقریباً در تمامی طول تاریخ حکومت‌های ایران وجود داشت، حتی خود را در منازعات سخت میان نزدیک‌ترین افراد خاندان سلطنت هم نشان می‌داد. فقدان رویه و قانون هیچ‌گونه ضمانتی را برای تعیین جانشین پادشاهان موجب نمی‌شد. برای مثال، سلطان محمود غزنوی سلطان محمد را به جانشینی خود برگزید، اما برادر بزرگ‌تر وی سلطان مسعود وی را شکست داد و بر جای او بر تخت نشست و روزگار هم‌راهان و نزدیکانش را سیاه کرد که اهل دیوان هم در میان آن‌ها بودند. این مشکل تا قرن نوزدهم نیز ادامه یافت. فتحعلی‌شاه قاجار، پس از مرگ فرزندش عباس‌میرزا، پسر او محمدمیرزا را به‌منزله جانشین انتخاب کرد، اما تنی چند از عموهای وی بر او شوریدند. بعدها خود همین محمدشاه پسر جوان‌تر خویش عباس‌میرزا، معروف به مُلک‌آرا، را بر پسر ارشدش ترجیح داد، اما پسر ارشدش، ناصرالدین‌شاه، موفق شد به‌جای پدر بر تخت بنشیند و اگر پادرمیانی برخی از سفیران خارجی (روس و انگلیس) نبود، عباس‌میرزای نه‌ساله کشته و یا کور می‌شد؛ هرچند کاخ وی غارت شد و عمری را به آوارگی گذراند (نوایی ۱۳۵۶: ۲۲-۳۱۸).

۶. ساخت پاتریمونیاالیسم ایرانی متضمن نوعی پراکندگی غیررسمی در قدرت گروه‌هایی بود که گرچه روی هم‌رفته دارای حقوق مستقل و مصونیت نبودند و هرآنچه از منصب و ملک و مقام و دارایی داشتند امتیازی بود که پادشاه و وابستگان درباری اعطا کرده بودند، اما در عمل، به‌ویژه در دوره‌های ضعف نسبی قدرت مرکزی، مانند عصر قاجار، در قدرت اثرگذار بودند.

۷. بعدها، حرکت‌های اولیه نوین‌سازی بیش‌تر از جانب مردان شمشیر آغاز شد. دلیل این امر هم بیش‌تر سیاسی بود تا اجتماعی و در واقع شاید این امر واکنش آنان به تجاوز تدریجی قدرت‌های بزرگ در ایران و برتری نظامی این قدرت‌ها بود. بدین ترتیب، درحالی‌که مردان شمشیر صاحب قدرت ریشه‌ای بودند، مردان حکم خدمت‌گزاران هر حکم‌رانی بودند که بر اریکه قدرت تکیه زده بود (Perkiss 1843: 51 به‌نقل از لمتون ۱۹۶۱).

۸. قدرت اعیان و اشراف و از جمله رؤسای ایلات در تملک زمین و احشام و نیز در پیوندهای خانوادگی آنان جا می‌افتاد و تقویت می‌شد. نمونه آن سردار اکرم بود که زنش را طلاق داد و با دختر وثوق‌الدوله ازدواج کرد. عبدالله‌خان امیرنظام قره‌گوزلو وزیر مالیه نیز از آن جمله بود، وی املاک زیادی داشت و هم‌مدان در ید قدرت وی قرار داشت و با این پیوند قدرت او دوچندان شد (مستوفی ۱۳۴۳: ۲۰۴).

۹. برای آگاهی بیش‌تر از کارکرد اجتماعی، سیاسی، و اداری ایلات و عشایر و جایگاه آنان در بافت قدرت در تاریخ ایران، بنگرید به لمتون ۱۳۶۰؛ و نیز عیسوی ۱۳۶۲.

۱۰. باتوجه به این‌که ایران تاحدود زیادی متشکل از ایلات و عشایر بود و هر ایل واحد اداری، سیاسی، فرهنگی، و قومی نسبتاً جداگانه‌ای محسوب می‌شد. یگانگی و وحدت ملی در ایران درگرو تمرکز منابع قدرت بود. این خودمختاری نسبی قبایل و ایلات و پراکندگی منابع قدرت ایجاد دولت مطلقه پیش از قرن بیستم را دشوار کرد. حکومت قاجار نیز با آن‌که تمرکز سیاسی و اداری پدید آورده بود، از لحاظ داخلی، خصلت ایلی و عشیرتی خود را از دست نداد. مثلاً پادشاهان قاجار، بر طبق سنن ایلی خود، شخصی را در حکم داور اختلافات درونی قبیله در دربار نگه می‌داشتند (بشیریه ۱۳۸۰: ۵۴-۵۵).

۱۱. درون ایل و عشیره قدرت رؤسا و خان‌ها فقط به زور متکی نبود، بلکه بر نوعی پدرسالارانگی اتکا داشت. این خصلت به‌هم‌راه کثیری از خصایل ایلی در نظام دیوان‌سالاری کشور قوام یافت و هر روز گسترده‌تر و عمیق‌تر شد. برای آگاهی بیش‌تر در خصوص اهمیت تفکر ایلاتی و عشیرتی و تأثیرات فراوان آن در نظام سیاسی و اداری ایران، بنگرید به تنکابنی ۱۳۹۲.

۱۲. در ایران عصر قاجار، نهاد روحانی شیعه، «ارباب عمائم»، طیف وسیعی از پایگاه‌های اجتماعی گسترده از بالاترین تا نزدیک به پایین‌ترین سطح سلسله‌مراتب اجتماعی را در بر می‌گرفت. در رأس سلسله‌مراتب مذهبی مجتهدان قرار داشتند که به دانشمندترین آنان مجتهد اعلم اطلاق می‌شد. روحانیانی که شاه به مناصب نظیر امام‌جمعه در مساجد جامع می‌گماشت، همان منزلت مجتهدان را داشتند، اما از استقلال سیاسی و اقبال عمومی محروم بودند.

۱۳. منابع اصلی قدرت روحانیان و علما در دوران قاجار را می‌توان به‌صورت زیر دسته‌بندی کرد: برخوردار از علم و دانش و تفسیر قوانین آن، نفوذی که به‌طور کلی با اعمال و وظایف حرفه‌ای‌شان در جامعه از آن برخوردار بودند، نفوذ و حضورشان در نظام دیوان‌سالاری دولتی به‌طوری‌که برخی مشاغل و مناصب دیوانی را عهده‌دار بودند، مناسبات ناشی از پیوندهای زناشویی با شاه‌زادگان و اشراف و اعضای دربار، نظارت دیوانی‌شان بر اوقاف نظیر روستاها و یا منابع، منصب قضا به‌نحوی‌که کثیری از روحانیان حاکم شرع بودند و با تکیه بر مسند قضا دارای قدرت سیاسی و اداری خارق‌العاده‌ای شدند.

۱۴. برای آگاهی بیش‌تر در خصوص وضعیت این گروه از روحانیان و اثرگذاری آنان در نظام سیاسی - اداری کشور، بنگرید به کسروی ۱۳۶۲: ۲۴۷-۲۴۸؛ ناظم‌الاسلام کرمانی ۱۳۶۲: ج ۲، ۲۵، ۳۶، ۷۱، ۷۲، ۸۰، ۸۱؛ کتاب حیات یحیی اثر یحیی دولت‌آبادی (جلد یکم) صفحه‌های ۵۰ و ۵۱.

۱۵. کارمندان بیش از سایر طبقات متوسط، دیوان‌سالار، بازاریان، تجار، و روحانیان، با طبقه حاکمه هم‌پوشانی دارند. این قشر پیوسته در قلب دستگاه دولتی قرار دارند، که تحت هدایت و کنترل طبقه حاکمه است. بدین ترتیب، طبقه متوسط دیوان‌سالار بیش از آن‌که نماینده طبقات پایین باشد در خدمت طبقه بالا و گروه‌های ذی‌نفوذ بوده است. ضمن آن‌که این گروه از اصحاب نظام

دیوان‌سالاری حامل ویژگی‌ها و عناصری است که سینه‌به‌سینه طی نسل‌های گوناگون در دستگاه و تشکیلات اداری دولت نهادینه شده است. دیوان‌سالاری، در عین این‌که خود قدرت مهمی محسوب می‌شود، مجرای تحرکی برای رسیدن به گروه‌های ذی‌نفوذ بالای نظام اداری و سیاسی کشور بود؛ برای مشاهده یکی از بهترین پژوهش‌های صورت‌گرفته در خصوص شکل‌گیری گروه دیوان‌سالاری در ایران، بنگرید به مدرسی ۱۳۳۷.

۱۶. در ابتدای دوران قاجار میان فرمان‌دهان نظامی و رؤسای ایلات تمایز اندکی وجود داشت و یا در واقع هیچ تمایزی وجود نداشت. در دوره ولی‌عهدی عباس‌میرزا و به‌دست امیرکبیر با کمک افسران اروپایی ارتش نیمه‌دائم تشکیل شد و بعدها تشکیل بریگارد قزاق به فرمان‌دهی افسران روسی، برای نخستین بار، نیروی نظامی دائم و جدید را در کشور به‌وجود آورد (اعتمادالسلطنه ۱۳۴۸: ۶-۲۶).

۱۷. در واقع، نخبگان دیوانی و فرزندان آنان در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، که تاحدودی هم از جامعه فاصله دارند، تلاش می‌کنند با اشرافی که بوروکراسی بر جامعه دارد نوعی «بوروکراسی بسته» پدید آورند؛ تا صرفاً عده‌ای خاص براساس خویشاوندی و رابطه امکان ورود به آن را پیدا کنند (هیوز ۱۳۸۳: ۳۰۹).

۱۸. منشأ اصلی «بدبینی» و «سوءظن» در دیوان‌سالاری ایران را می‌توان در زمینه تاریخی تضاد میان ملت و دولت در ایران جست‌وجو کرد؛ مخالفت مستمر جامعه با دولت، حتی هنگامی که شانس و بختی برای شورش نداشت، امری عادی بود. بدین معنا که، در اوضاع فقدان قانون و نبود مناسبات پایدار میان دولت و مردم، طبقات و گروه‌های مختلف از جمله گروه‌های ذی‌نفوذ هم، با احساس تضاد و ناامنی، در ستیزی مداوم برای وضعیت به‌نسبت باثبات‌تر و کسب قدرت و منزلت بیش‌تر مشارکت می‌کردند (همایون کاتوزیان ۱۳۸۷: ۱۳۳). آنان همواره با احساس ناامنی به افراد و گروه‌های دیگر سوءظن داشتند، چراکه خود نیز همیشه در صدد تخریب و حذف رقبا در گروه‌های ذی‌نفوذ هم‌تراز در هیئت حاکمه بودند. بازتاب این روحیات در نظام دیوان‌سالاری ایران مستحکم‌تر کردن عنصر «بدگمانی» در مناسبات انسانی و روابط عمودی و افقی در سازمان‌های دولتی بوده است.

## کتاب‌نامه

- اشرف، احمد و احمد عزیزی (۱۳۸۷)، «مفهوم طبقه در ایران»، سال‌نامه روزنامه/اعتماد.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۴۸)، *خلسه مشهور به خواب‌نامه*، به‌کوشش محمود کثیرایی، تهران: طهوری.
- آپتن، جوزف ام. (۱۳۵۹)، *نگرشی بر تاریخ ایران نوین*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نیلوفر.



- بامداد، مهدی (۱۳۵۷)، شرح رجال ایران، ج ۱، تهران: زوار.
- براون، ادوارد گرانویل (۱۳۷۱)، یک سال در میان ایرانیان، ترجمه ذبیح‌الله منصور، تهران: صفار.
- برزین، سعید (۱۳۷۳)، «ساختار سیاسی - طبقاتی و جمعیتی ایران»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۸۱ و ۸۲.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: گام نو.
- بیل، جیمز آلن (۱۳۸۷)، سیاست در ایران: گروه‌ها، طبقات و نوسازی، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: اختران.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸)، سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان)، ترجمه کیکاوس جهانمندی، تهران: خوارزمی.
- تنکابنی، حمید (۱۳۷۷)، «موانع بارز تحرک اجتماعی در فرایند توسعه کشورهای آسیایی»، فصل‌نامه مطالعات آسیایی، ش ۴ و ۵.
- تنکابنی، حمید (۱۳۹۲)، «نیاز به ریشه‌شناسی برخی کژتابی‌های فرهنگی تأثیرگذار بر تشکیلات اداری»، فصل‌نامه فرهنگستان، دوره ۱۳، ش ۲، زمستان.
- تنکابنی، محمد بن سلیمان (۱۳۰۴)، قصص العلماء، تهران: بی‌نا.
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۲)، تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۷۴)، سرآغاز نواندیشی معاصر، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- فلور، ویلم (۱۳۶۵)، جستارهایی از تاریخ ایران در عصر قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- کوزنتسوا، ن.آ. (۱۳۵۸)، «پیرامون تاریخ نوین ایران»، در اوضاع سیاسی و اقتصادی - اجتماعی ایران در پایان سده هجدهم تا نیمه نخست سده نوزدهم میلادی، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: بین‌الملل.
- کسروی، احمد (۱۳۶۲)، تاریخ مشروطه ایران، تهران: امیرکبیر.
- گوینو، جوزف آرتورکنت دو (۱۳۶۹)، سه سال در ایران، ترجمه ذبیح‌الله منصور، تهران: فوخی.
- لمتون، آن. ک. اس. (۱۳۳۹)، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لمتون، آن. ک. اس. (۱۳۶۰)، نگاهی به جامعه اسلامی در ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر مولی.
- لمتون، آن. ک. اس. (۱۹۶۱)، «جامعه ایرانی در عصر قاجار»، مجله سلطنتی انجمن آسیای مرکزی، ج ۴۸.
- مدرسی، تقی (۱۳۳۷)، «ناکامی خانواده کارمندان»، صدف، ش ۷، ۹، ۱۰، مرداد و شهریور.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۴۳)، شرح زندگانی من (تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار)، تهران: زوار.
- معلم حبیب‌آبادی، محمدعلی (۱۳۳۷)، مکارم الآثار در احوال رجال دوره قاجار، اصفهان: بی‌نا.
- ملکم، سرجان (۱۳۸۰)، تاریخ کامل ایران، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تصحیح مهدی قمی‌نژاد، به‌کوشش علی‌اصغر عبداللهی، تهران: افسون.

ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد بن علی (۱۳۶۲)، *تاریخ بیداری ایرانیان*، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: آگاه.

نوابی، عبدالحسین (۱۳۵۶)، *شرح حال عباس میرزا مُلک آرا*، تهران: بابک.

همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۰)، *دولت و جامعه ایران: انعراض قاجار و استقرار پهلوی*، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.

همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۶)، *اقتصاد سیاسی ایران (از مشروطه تا پایان سلسله پهلوی)*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.

Abrahamian, Ervand (1974), "Oriental Despotism, The Case of Qajar Iran", *International Journal of Middle East Studies*, vol. 5, no. 1.

Balfour, J.M. (1922), *Recent Happenings in Persia*, Edinburgh London: W. Blackwood and Sons.

Gibb, H.A.K. (1966), "The Evaluation of Government in Early Islam", in *Studies on the Civilization of Islam*, vol. 2, London: Routledge.

Keddie, N.R.K. (1969), *The Roots of the Ulamas Power in Modern Iran*, School of Oriental Studies, vol. 2.

Keddie, N.R.K. (1971), "The Iranian Power Structure and Social", *International Journal of Middle East Studies*, vol. 2.

Wittfogel, Karl A. (1957), *Oriental Despotism: A Comparative Study of Total Power*, New Haven cT.: Yale University Press.